

هناك من يسقط أو يتعثر في رحلة الخلود :

کسانی که در سفر جاودانگی سقوط می‌کنند یا می‌لغزند :

بينت أن رحلة جلامش تتكلم عن الخلود الروحي والحياة الأخرية الخالدة، وليس عن خلود جسد فانٍ، يعلم السفهاء بفنائه، فكيف بجلامش الذي يوصف في الملحمة بأنه حكيم وعارف بحقائق الأمور.

توضیح دادم که سفر گیلگمش از جاودانگی روحانی و زندگی جاودان اخروی سخن می‌گوید، نه جاودانگی جسم که فانی است و بی‌خردان نیز به فانی بودن آن واقف هستند، چه برسد به گیلگمش که در حماسه، حکیم و دانا به حقایق امور توصیف شده است.

وبما أن الخلود والموت المذكور في القصة يراد منه خلود وموت الروح، فيكون موت أنكيديو كذلك، فلم يتمكن أنكيديو من اتمام رحلة الخلود دون أن يسقط أو يتعثر في الطريق ويرتكب المحرمات ويخالف وصايا جلامش له، فتكون النتيجة أنه سقط في براثن العالم الأسفل ويحاول جلامش انقاذه من براثن العالم الأسفل واقامته من عثرته:

از آنجا که منظور از جاودانگی و مرگ در داستان، جاودانگی و مرگ روح است، مرگ انکیديو نیز بر همین منوال می‌باشد. انکیديو نتوانست سفر جاودانگی را بدون اینکه سقوط کند یا لغزشی یابد و یا مرتکب محرمات شود و وصیت‌های گیلگمش را زیر پا بگذارد، به پایان برساند. نتیجه این شد که او به تاریکی‌های جهان زیرین سقوط کرد و گیلگمش کوشید وی را از این تاریکی‌های جهان زیرین و بازایستادن پس از لغزیدن، نجات دهد:

«هبط أنكيدو إلى العالم السفلي،
إلا انه لم يلتزم بكلمات سيده -
ولبس ثيابا نظيفة،
فهجم أصحاب السلطة عليه كأنهم أعداء،
ومسح جسمه بزيت الكأس العذب،
فتجمعوا من حوله من جراء رائحته،
ورمى عصا الرماية في العالم السفلي،
فأحدق به أولئك الذين أصيبوا بها،
وحمل عصا بيده،
فأضطربت أشباح الموتى من حوله
ولبس نعلا في قدميه،
واحدث صوتا في العالم السفلي،
وقبل الزوجة التي احبها،
وصفع الزوجة التي كرهها،
وقبل الإبن الذي احبه،
وصفع الإبن الذي كرهه،
فأمسكت به صيحة العالم السفلي بقوة -

.....

.....

إنه لم يسقط في المعركة مكان الرجولة
إن العالم السفلي هو الذي يمسك به بقوة»(1).

1. المصدر (كريم - السومريون): ص288.

«انكيدو به جهان زيرين سقوط كرد،
چرا كه به سخنان سرورش گوش فرا نمى دهد،
و جامهء پاكيزه اى به تن كرد،
صاحبان قدرت چونان دشمنان بر او هجوم بردند،
و او روغن تازه درون جام را بر تنش ماليد،
بر اثر بويش گرد وى جمع شدند،
عصا را چون تيرى به جهان زيرين پرتاب كرد،
و آنان كه تير به آنها اصابت نمود، از هر سو احاطه اش نمودند،

عصا را به دست گرفت،
اشباح مردگان پیرامونش به جنب و جوش افتادند،
و نعلین به پا کرد،
و صدایی در جهان زیرین به پا نمود،
و همسری را که دوست می‌داشت بوسید،
و همسری را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،
و فرزندی را که دوست می‌داشت بوسید،
و فرزندی را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،
صیحه‌ای از عالم زیرین، با نیرو او را گرفت،

.....
.....
او در آوردگاه به جایگاه مردانگی سقوط نکرد
عالم زیرین بود که او را با قدرت گرفت»(1).

1. مصدر: کریم، سومریان، ص ۲۸۸.

«ان قصة موت انکیدو ودفنه هي على ارجح الاحتمالات من اصل بابلي غير سومري.
فيموجب القصيدة المعنونة "جلجامش وانكيدو والعالم الاسفل" لم يمت انكيدو موتا
بالمعنى المألوف للموت وانما احتجزه في العالم الاسفل (كور)، وهو ذلك الشيطان
الموكل بالعالم الاسفل والشبيه بالتنين، لأنه ارتكب المحرمات الخاصة بالعالم الاسفل،
وهو عارف بها. ولقد اخترع مؤلفوا "ملحمة جلجامش" البابليون حادث موت "انكيدو"
ليهيئوا الباعث القصصي الدراماتيكي على سعي جلجامش ونشده الخلود وهو ما
يؤلف الذروة الدراماتيكية في القصيدة..... ولكن مهما كان الحال، فان الشعراء
البابليين لم يكونوا باية حال من الاحوال مجرد مستنسخين ومقلدين تقليدا اعمى للمادة
السومرية. بل الواقع انهم بدلوا وغيروا في مضمونها وكيفوا تركيبها وهيئتها الى درجة
جسيمة لتلائم مزاجهم وتراثهم، بحيث لم يبق ما يميز منها الا النواة السومرية
الاصلية»(2).

2. المصدر (كريمر - من الواح سومر): ص 323.

«مرگ آنکیدو و دفن شدن او به احتمال قوی ریشهء بابلی دارد نه سومری. از آنچه
در اسطورهء "گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین" آمده، چنین برمی‌آید که مرگ انکیدو

عادی نبود؛ بلکه وی از طرف (کور)، شیطان جهان زیرین (که به شکل اژدها است)، به خاطر سرپیچی از آیین‌های آن جهان (که او نسبت به آنها آگاهی داشت) دستگیر شد. مؤلفان بابلی «حماسه گیلگمش» در داستان، به کام مرگ انداختن «انکیدو» را ساخته‌اند، تا بتوانند شوق و حرارت گیلگمش را در جستجوی زندگی جاودانی که اوج منظومه است به نحو مؤثرتری توصیف کنند..... به هر روی، ادیبان بابلی صرفاً کپی‌برداران و تقلیدکنندگان کور، ماده اولیه سومری نبوده‌اند. شعرای بابلی آنچنان مضمون و شیوه داستان سومری را بر حسب مقتضیات محیطی خود دگرگون کرده‌اند که جز هسته سومری حکایت چیزی باقی نمانده است» (2).

2. مصدر: کریم، از الواح سومر، ص ۳۲۳ تا ۳۷۳.
